



(شهید والا مقام محمدرضا اوسطی)

نام پدر: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

مسئولیت: فرماندهی گروهان ادوات

تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۳/۲۹

محل شهادت: غرب نفت شهر

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۷، ردیف ۹۳، شماره ۲

فرازی از وصیتنامه

وصیتم به شما این است که نماز اول وقت را بجای آورید، زیرا نماز آرامش دهنده‌ی قلبها و خط ارتباطی محکمی بین انسان و معبود اوست. به والدین خود احترام بگذارید تا دعای خیرشان بدرقه‌ی راهتان باشد.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

شهید محمدرضا اوسطی در سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی و مقید، در محله‌ی مسگرآباد تهران دیده به جهان گشود. او از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود. دوران ابتدایی را در دبستان امیرسلیمانی (سادات) و دوره‌ی راهنمایی را در مدرسه‌ی مساوات گذراند. در کار برق‌کشی، نجاری و آهنگری مهارت داشت و از روحیه‌ی خلاق‌ی برخوردار بود، به طوری که قبل از رفتن به جبهه اسلحه‌ای ساخته بود که با همان اسلحه با دشمن یعنی جنگید.

دوران قبل از انقلاب، به همراه پدر و برادرانش در تظاهرات شرکت می‌کرد و در پخش کردن اعلامیه و پلاکاردهای انقلابی نقش مؤثری داشت.

پس از پیروزی انقلاب، در سال ۱۳۵۸ به فرمان امام(ره) به عضویت بسیج درآمد. در سال ۱۳۶۰، در سن شانزده سالگی، به همراه دوستانش به جبهه اعزام شد و در مناطق نفت‌شهر و گیلانغرب در چندین عملیات از جمله مطلع‌الفجر، مسلم‌بن‌عقیل، ظفر ۳ و رمضان، به دفاع از مرز و بوم ایران اسلامی پرداخت. در مدت حضورش در جبهه، چندین بار از ناحیه‌ی فک، دندان، کتف و بینی مجروح شد و سرانجام، در مسیر جاده‌ی نفت‌شهر گیلانغرب با سمت فرماندهی گروهان ادوات دعوت حق را لیک گفت و به لقاءالله پیوست. شایان ذکر است که پدر و مادر شهید به رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

ویژگی‌های اخلاقی؛ وفای به عهد، احترام به والدین و بزرگ‌ترها و اخلاق نیکو از

جمله صفات بارز این شهید بود.

خاطره‌ای به نقل از هم‌رزم شهید؛ یکی از هم‌رزمان شهید نقل می‌کند،
محمدرضا مدتی قبل از شهادتش می‌گفت: اگر من تا چهل و پنج روز دیگر (عید سعید
فطر) به شهادت نرسم، بدان که هرگز به آن فیض نخواهم رسید.

فرازی از مناجات شهید

خدایا!

این بار با دلی پاک و قلبی شکسته و دلی خسته شروع به نوشتن می‌کنم، به امید آنکه
این آخرین دفعه باشد که می‌نویسم.

خدایا!

سالهاست که در آرزوی شهادت به سر می‌برم و هربار که به شهر و دیار خود می‌روم و
چهره‌ی پدران و مادران، فرزندان معصوم و همسران و خواهران شهدا را می‌بینم، تاب و
تحمل ماندن برایم باقی نمی‌ماند.

خدایا!

چگونه ببینم این همه ایثار این امت را و باز هم در خانه بمانم و کاری نداشته باشم.

خدایا!

از تو می‌خواهم که به این امت شهید پرور ثبات قدم و استقامت در راه هدف و پیروی
از رهبرشان را عطا کنی.

خدایا!

از تو می‌خواهم مرا به آرزویم که شهادت در راه توست نائل گردانی.

اینگونه بودند مردان مرد

کجایند آنان، که در صحنه‌ی پیکار شمشیرهاشان را از غلاف بیرون کشیده هر گوشه از میدان نبرد را دسته دسته و صف به صف فرا می‌گرفتند؟ آنان جوانمردانی بودند که در پایان هر مصاف از بقاء زندگان بازگشته از کارزار سپاه خود شادمان نمی‌شدند و از بابت مرگ سرخ کشتگانشان از کسی تسلیت نمی‌خواستند. چشمانشان از شدت گریه خوف بر درگاه جلال ربوبی به سفیدی گراییده، شکم‌هاشان بر اثر روزه‌داری لاغر گشته و پوست لبانشان بر اثر مداومت بر دعا و ذکر حق خشکیده، رنگ رخسارشان از فرط شب بیداری زرد گشته و غبار فروتنی و تواضع چهره‌شان را پوشانده. آنان برادران من هستند که از این سرای فانی سفر می‌کنند.

پس سزاوار است که تشنه‌ی دیدارشان باشیم و از اندوه فراقشان انگشت حسرت بر لب بگریم.

(نهج البلاغه، کلام ۱۲۰)

« یاد یاران »

فصل هجران شده، یاد یاران بخیر

یاد آن حلقه‌ی، بی‌قراران بخیر

غرق خون رفته‌اند، زائران حسین

من به جا ماندم از، کاروان حسین